

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

۱۵



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب در بیان لغوی

مؤلف

مترجم

شماره قفسه

۱۵۲۰۶



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۹۰۹۴۸

۱۲۳۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
جمهوری اسلامی ایران

۸  
۱  
۱  
۸  
۸  
۳  
۵  
۶  
۸  
۷  
۶  
۱  
۱۱  
۸۱  
۸۱  
۳۱  
۵۱  
۵۱

پیشیده مانده و غواصان در آبی پرستند و در جست و جوی آن  
آب پاکبست در فرستادن بی آب و در پی پرده است. میلان کشتن  
جست و جوی در آبی آن غزل سرا جواقیست سبیل خود هر چه قدری  
روشنی بخش حاصل دیده دوران. آینه است رنگ گرفته عرق جلیت بی

بمانی قیاب و هنرهای چهره طبعی بر شندان به چیده بطلب برده است چون ۱۵۴۶  
در بخارا فرمان فرمای اقلیم سخن مانده یاد کاغذ فرستادن که هر تن بر بیان بندگانه ۹۰۹۴۸



کشت سخن آری که بر آینه گمان که هر که در آینه آفاقیم صورت و عین ملک  
احلیل از پیش است در قیاب سواری که هر که آرایان در نگاه بیغ و قلم و کتاب  
استبش پیش در روشن است. جوهر تیغ جواقی که با نرینه خانه صید  
روشنی معنی ملک اندکده. بقصد کن شجاعتی که با جگر و کلبه سینه هزار کار  
کنه باریک جاک روزه. بعضی خلق سرخس در دوران اندر عقل بخور  
به ای دل و در جسم و جان یک. شاه ملک سخن سلطان علی ملک  
در سماعی بر لب دار که مانی نماند شهرستان سخن جوی بساط آری  
به و آینه نگاه این دست صفت جوی حسن فریاد است به نکرده آینه هر  
ندایت از لایلی است هر که از زخمات سحاب و آتش در صدف شکوف  
عطر صورت لب به و در کمر زلف خیال پرورش یافته آینه نرینه  
کوش و کردن یکبار دوران کشته پیش را سینه و هر غزلی غزالیت جاد و غریب  
که سبیل جوی صحرای و شست است اما نگاه گرم معنی شکار ران دست  
سخن یکی الفت تمام دارد هر قطعه نرومت طبعان غزلستان افسر و کلام



از بهشت جادوان قطع است که اگر چه در دیده طافد نظر نکانه است  
 لیکن بهشت آشنایان نیست آشنایی برساند هر رباعی چهار روبرو  
 نه است که زورق سطل جوین در یای برتردی را بنابر ریتند  
 طباشیر صبح هر مطیع منده جبران بیایان طلب دانستان  
 و عین شام هر مطیع صغیف دلائل بی تاب دوان کوی خست و جورا  
 حوت نشان بنده دیرینه این خوان سالار بنم غریب و دیکه  
 ناز میدان رزم نظرت محمد صادق نصیری که همواره طوطی دار و زرش  
 بیان سوخت نشن شیرین کام و همیشه بلبل تال ازین به کلهای  
 الاوان کاشن نطفش مست به است اگر ازین ناله های بهشت  
 در آبی چو دانه که نه سزاوار این صورت پرست کن مردان بی  
 و نه ستان این مجنون ساز لبی روشن داری نمی  
 دم فرو بسته به عیار دارد و بادب اقراب خوا به رود الی  
 خانه خط و خال مشکین بر چهره غریب کافه نگار و دست  
 سخن آینه صفحه را جلوه بگاه جمال خویش سار و این زود  
 جمله جوی و شمع فاکس نشان مجولی از دیده نامحرم و  
 دوست بی آردان از دهن پاکش مجور باد

بوی پیراهن یوسف زو طم تاب برود  
 بیکر عالم و از پیت حزن آمده ام  
 پای تا سرمه اعجاز سخن آمده ام  
 شکر لاله که بصد و ج حسن آمده ام  
 بوفای ازل و عهد کین آمده ام  
 شاه باز فلک هم سیر و عمل آمده ام  
 باز سر گروه و از سوی وطن آمده ام

ای حجاب علی وی امتان صفی  
 آمده بچاره از بهر پا بوس شما  
 مد عایش آن بود گذر ره ارباب  
 به منصور انالطی که کند جان از خدا  
 چون سکند که بر جرمی بود در راه  
 مضطرب حال و پریشان طالع  
 شکر لاله کایت بعد از شفقهای  
 چون خورشید مقصدش حاصل توفیق  
 چه آید خوش حال کی کو در ره صدق  
 چون نصیری شد بخار مقدم شاه



ای واقفان سرلی مع الله وای مقربان درگاه آله وای شایان  
خاص حضرت محمد رسول الله وای شیعیان با خلاص علیا و  
الله وای صاحبان لان با فرد جاه بر دلهای آگاه شما متورخونی  
نماند که در ویس دلربای از راه دور بعد نزار محنت و محنت پادیه  
حمان بی فیض و سرور قطع منازل و محاصل نموده و مشقتهای  
دشت فراق کشیده و ثرب ملاهل حمان و فراق چشیده  
العصه نصیر یانه از روی اخلاص و محض اخلاص تقدیر جان  
بر کف بعد اعزاز و شرف از آستانه منوره مبرکه فرزندان  
نجف در رسیده و چون تشنه زلال وصال صاحبان این  
محفل و مکان بوده و دمی از کج پوینا سوده نماند اکنون صفت  
خود را بر حجت مفارساند و یا چون بیل که از جفای دی و فغان

از کجین

از کجین کستان مراد خویش محروم و مایوس مانده باشد  
اکنون که بهار طالعش در رسیده و راسر بوستان امیدش  
سر سبز و خرم گردیده آرزوی دل محنت پرور وی آنت که آن  
همدی به بطلان این چنین و صاحبان این انجمن محروم و محجوب  
نماند و میل آن دارد که بشرف صحبت و ملاقات فایض البرکات  
عالی درجات ساکنان این دیار و محققان این گوشه و کنار  
ساکنان اتوار مشرف و سران سر از کرد که گفته اند از بدالن  
بگریز و بانیکان آمیز گز از صحبت قدر بنشینکان و در بکیان  
بیدهای بنات سخن بر دوستان محضر گردانیم که مبادا دراز  
نفسی باعث ملال خاطر عزیزان گردد و همه حال چون شرح جزو نامزد  
این ساکن بیت الحزن و این پدل سوخته خمین و این بهور دور  
افتاده از وطن بر ساکنان و ساکنان و عارفان این دیار



ظاهر معلوم کردید امید بخت که سید و سادات و شیخ  
و نقیب و فرزندان از باب طریق فیض نظر از حال این شکسته  
پریشان احوال دریغ فرمائید و از در شفقت و رحمت او را در طلب ارباب غوث  
و اصحاب حرمت در آورید

هر آنکس که بطوفان در آید	بوزم آنکه اندویش سر آید
جوخ بر خاک این درگاه مال	بماندم مدعی ادب آید
شما چاره مسکین نصیر	که اکنون ز آستان حیدر آید
برین در ایستاده با صدمه آید	که تا محفل مراوش در بر آید
اگر ای شریف عارفان صفت	بگویندش که تازین در در آید

ای عارف منظر خداوند	وی هم دلهای مستمند
سوی خود خوان و بپین حال پران	که ازین در شود هیچ که ای محروم

ای

ایا بزرگ خبانی که خاک در که تو	بس است در دو جهان بیکه که تو
چه عمارت که در آرزوی آن بوم	که ماه وصل تو بخت ضیا بخت تو
ولی ز آتش اندوه دورت بخت	بان شمع سربای جسم لاعنه
ز سوز و محنت و غم انجان ضعیف	که باز محنت و غم بود یار و غمخوار
جوامه روی تو بود آرزو نصیری	بهر آتش که این بجهده شد میرمن

بسم الله و با الله الحمد لله سنت محمد رسول الله

ای فلک رفعت که خورشید جهان با	جون نصیری در تماشای جلال تو
من ز شوق پای بوست پازش نشستم	زان سبب بر من در ارکان آید

اسلام ای ساکنان کعبه صدق و صفا	اسلام ای خازنان کنج ابرار خدا
--------------------------------	-------------------------------



ای از کف تو محیط بازل عشقت وی در ره فقر و حال کامل عشقت

ای از کف تو محیط بازل عشقت	وی در ره فقر و حال کامل عشقت
حقا که نصیری غلامان تو ام	ای شاه شان خرم و عادل عشقت

ای اهل سعادت به عادت عشقت	یعنی کرم و خلق و سخاوت عشقت
صد عشق بگفتم بدیدار شما	باید که از روی ارادت عشقت

ای آنکه ز دقت تو با منوسم	عزیزیت که از خدمت تو ما یوسم
اکنون که با بوس رسیدم جو نصیر	لطف کن و بگذار که دشت بوسم

سلام کعبت الله و خلیل خالق اکبر	سلام ز فرم آن آبی که دارد ظهور
سلام از مدینه نیز دارم ز انکسار	مقام سید عالم محمد آن سرور
سلام از رشیدان یقین و وحسن دارم	سلام عابد و با تو سلام حضرت جعفر

سلام ای صاحبان شد و بدو	سلام ای پروان شمع و دین مصطفی
سلام ای خردوان و عارفان کف	سلام ای جا که آن حضرت شاه رضا
سلام ای هر یک از غر و ترف برج	چو خورشید جهان افروز با نور و ضیا
شکر الله یا فخرم چون نصیری عشقت	روشنای بهر از خاک اقدام شما

سلام عییک ای شه یا نظام	سلام عییک ای تو ماه تمام
سلام عییک ای زویدار تو	مخاف و ضیای دل خاص و عام
جواب سلام نصیری بده	که برین است و اودن جواب سلام

ای خازن کنج نکته دانی عشقت	وی خسرو ملک کامرانی عشقت
ماتشته لبان وادی عشق توایم	ای ساقی آب زندگانی عشقت



سلام آدم و نوح و علی ابن ابی طالب	سلام از حسین ابن علی آن مهر و مهر
سلام آن شهیدانی که اندر کربلا کشته	سرو جاز اخدای حضرت و اولاد پسر
سلام محمد بن شمس و سلام محمد بن کوفه	مقام جعفر صادق مکان انبیا کبر
پس از ایشان منار عطار روح او	سلام موسی کاظم که هست او خلق را در مهر
سلام حضرت سلطان علی موسی رضا	که رو به آستان روضه اش حیرت بخش
سلامی از نقی و از نقی و عسکری و عسکری	سلام مهدی نادی که هست او شاه دوزخ
به نزد مرشدان فخر از روی قیاس	سلام دین سلمان سلام بوزیر
سلام سالکان فیض بخش و خاکی پیر	که هست او سکن شهید زلف از دود
چو کشتن زار اثناعشر از لطف ربانی	بخوانند نماز که کردم دعا بر مومنان کبر
نصیر و ار جان بگفت با بولک دم	ز روی لطف بر حال نصیر خوش نیک
بسم الله الرحمن الرحیم آغاز کن ایدل	کزین آیه مراد دین و دنیا میشود حاصل

ایدل

ایدل ایمن باشد از دوسن شیطانی	ابتدا کن اول از بسم الله الرحمن الرحیم
هر که شد همان بسم الله الرحمن الرحیم	شاد شد از خوان بسم الله الرحمن الرحیم
و یو کی کرد و مسلط بر کی کور بود	و نترسید و آن بسم الله الرحمن الرحیم
مؤمنان را از برای رشکاری توده	صورت رحمن بسم الله الرحمن الرحیم

شایش بی آلالیش و سپاس بی قیاس در هر ساعت و زمانی  
 مر آن خدای را جل جلاله و علم نواله و عظم شأنه که یگانه صفت  
 اوست و جلال جبروت و عظمت خاصیت اوست منزله است از  
 شریک و وزیر و مقدس است از نظیر بحکم آیه یس کشته شد  
 و هو السمیع البصیر و مبطل فصیح زبان و قفس ملج و آن  
 برنده کار از کار احادیث او صاف الیه شش کویا شده و

بسم الله



شام جان با چشم اهل ایمان بنمایم ریحان معرفت ربو  
 بیش بویاکشته در ضیافت خانه فیض نوازش منع نیست  
 در کشده است و صلا در داده خان انداخته آن کرد کاری که دشت  
 کاینات از پر تو نور او شریف وجود یافته و شعله لغات ظهورش بر کون  
 و مکان تافته ای دیده آورده عالم را با مکن مکان دیده خاک از پر تو نور  
 تو روح و جسم و جان مصوری که رقم کیش هیچ آبی رفیع نشود و مقدس  
 که تیر تقدیرش هیچ تدبیر دفع نکند و یک تقدیرت نشد غیر از تدبیر  
 از اول حکم که کردی تا ابد آنست و بس بیس روح و کیشش فتوح  
 شمای کبریای او بسگوید و بهای جان در هوای ایمان و خندگی  
 از و بگوید که لک الحمد و یا ذی الجود و الجود العسی آن خداوند و الجلال  
 و آن صوری ملال و آن دانای کل حال و آن پادشاه لم یزل و لا  
 یزال را نام می برم که گشتی زرین خورشید عالم از نور او بدست

یا دل

یاری ملال قدرت بر روی در یای سبز نیکون فلک روانه کرد اینده  
 که الشمس و الضحا و آن تلالوی که زورق سپین ماه با جاده را  
 در بزمیابی و سحر دولابی یعنی براوج فلک بیلان در آورده که  
 و القمر اذ اتلما و آن کریمه که ترک روستی روز را از پس  
 پرده زنگبار بر روی منظره روزگار یعنی از دهن خنک طلعت  
 شب تا پرون آورده و ظاهر و پدیدار کرده که و آلتها را زدا  
 جلای و آن حکیمی که حجاب طلعت شب تا را بر روی نور افشان  
 ملک خفنی روزنه و میکند ارد که و التیس اذ یخشا و آن  
 صانعی که خیمه فروز کون آسمان معلق را بی طناب و ستون  
 بر سطح هوا معلق داشته که و التما و ما یثابا و آن مبداء که  
 باطبیط و مه و مهید مروت عزوت زمین را با این همه  
 با طبر و آب سکن ساخته که و الارض و ما یخشی و آن مقلد



که نفوس جمیع موجودات را از گوشه خلوتخانه عدم بفضای صحرای  
وجود آورده و قبای وجود در ایشان در پوشانیده و تاج شود بر  
سر ایشان گذاشته و قدم ایشان را در راه طلب نهاده و چهار  
نصفشان داده که نفس و ما سوانا و آن ناطری که هر یک از  
آنها را میز این کمال و نقصان بدست عقل ایشان داده که  
فَالْکَافِرُ جَزَاءُ ذُنُوبِهِ و آن پروردگاری که نفویه و ترکیه نفس را  
سبب نجات و خلاصی بندگان خود گردانیده که قد اُفْلَحَ مَنْ دَكَ  
و آن جباری که مطابعت هوای نفس دلی را موجب عذاب این  
جهان و عقاب جاودانی گردانیده که قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهُ و آن  
قهاری که قهرمان خلائق را بر قوم عاده نموده که در بادیه طغیان سرگردان  
بودند بر ایشان گذاشته که کَذَّبَ السُّودَیْقُ و آن ازیدگاری  
که زوجه عدلش بر بختان ما ویه هوا و ذلالت را در مهلکه جهالت

و نفوذ

و تفاوت فرو گذاشته که و اِزْنِ بَعَثَ اِسْقَا و آن قیوی که زبنا  
و بیان با کینه صلی را از برای صلاح امت بمواظبتی نظیر و نصیحت  
دلبر جباری گردانیده که فقال نُفْعُ رَسُولِ اللّٰهِ نَافِعٌ اَبَدٌ و  
نقیبایا و آن صبحی که ساقی قهرش جام ازلال را از روی  
عطمت لایزال بقیان تذکیر و تهلیل نوشانیده که فَلَکُمْ بَعْدَ فَعْقَدِ  
و آن منطقی که در میدان نرا به تیغ جباری سه کعبه بان و هر را بر  
خاک ادبار افکنده که قَدْ مَدَمَ عَلَیْهِمْ رَجُمٌ بَزَبْجٍ فَمَوَا و آن  
نرا دهنده که فَرَانِی عَاقِبَتِ رَاذِلَی خَاطِلَتِ و رجا و عقوبتشان  
نمکون رس خذ که و لَایْخَافُ عَقِیْبَا و آن غفاری که کلام در بار  
با نظام حضرت مصطفویه را که بقلم قدرت تحریر کرده و حکمت ازلی  
در سبک انشام کشیده و ذود الفقار با و قار حضرت مرصوفیه را  
بحکم لم یزلی مقرر فرموده تا آنکه سرازیر به مطابعت فرمان مطاع



واجب الاتباع حضرت رسالت پناهی به چند از شیعیان در پنج روز  
 انطق می یابند و جماعت که دست ارادت از راه خلوص  
 نیت و صفای طوایف در جل مبین اطاعت آن سرور و اهل  
 بیت عظام او دارند ایشان را بجلوت عبادی و کرامت کبریا  
 شرف گردانده ماه و مهر و فلک و روز و شب از قدرت اوست  
 که کرمیت و رحمت و عیلمت و حکیم و دستار او بد از رحمت خود  
 حور و مقصور و شمشاد کند اندر سق و نادر و چیم یعنی واجب الوجود  
 عالم الله را و آن چهار دوشسته مقرب را ابراهیم را و یحیی را  
 و عزرا را و جبرائیل را و میکائیل را حضرت رب العالمین را و آن  
 صاحب الاسما و علم آدم الاسما کلها یعنی آدم صغر الله را و  
 شیت خلیفه الله را و نوح بنی الله را و ابراهیم خلیل الله را  
 و اسماعیل نرج الله و یحیی امام الله را و ادریس صدیق

و ایوب

و ایوب صابر الله را و یوسف بنی الله را و داود خلیفه الله و  
 سلیمان حمت الله را و یونس بنی الله را و موسی کلیم الله را و  
 حضرت جیات الله را و عیسی روح الله و آن مقصد مقصود است  
 و زبده کائنات را و آن خواجده عالم و دیباچه بنین و بنات  
 آدم خاصه اولین و آخرین نقاد آسمان و زمین تاج دار  
 لعلک سخن که از یضیق و سدرک و نمین که از بنی الیف جهان  
 نواز کرم الضیف سیم رخ ناف قبول طایر و سب باغ بلاغ  
 و محمد الاربول عندلیب جن طاعت خلیف بر شفاعت  
 محمد مصطفی بدر خط و نفا سلطان هر دو کون و بقدر حق و  
 شاد چنین نزد که برین در که ابود طوطی از قدرش لولا که خلقتش  
 این سلطنت که دارد و این عز که  
 زینا که نشسته قهر پادشاه بود اثبات عرف و پروی خیر و دینی



و دعوی اگر درست بود از کد بود و بد پروی او و جهان بر کد و دست  
بر کد که بگذری از کد و دست معصوم یعنی حضرت محمد رسول الله  
و آن در روح هدایت و ما به شجر حیات آفتاب برج سعادت  
بر پشته نجات مجن مفصل مردی و ثنوت مفصل مجن جو افروزی  
و عروت شاه شکره سعادت بر خفا نقه طاعت مخصوص انحصار  
لحم طریقی بخیمه اخلاص و کد و کد قطب الاسلام دین رفته  
بنام آستانش بوسه کاه که اهل ایمان آمده چشم جان  
روشن نور اوست اهل عقل را زانکه چون عقل کل سر تا قدم جان  
الامام الطهر و الشجاع المتقن العالم البین و ولی الدین انجمن  
الرضی و المنص الصفی الدفون بار من الخیر و المخصوص بانواع  
الترتف الله ابی الغالب مقهور البی و مظهر الغرایب الشهاب  
ان ب و الذب و ان لب امیر البرره و قاتل الکفره لازم الاماره

و قاتل

و قاتل الاسلاب شفیق الخیر و رفیق الطیر صاحب القربه کرام الافهام  
الکعبه نذل الاعداد و مؤدای الارب و موضع العجب  
سیف الله السلول جو و الملقح الامول لیث الغار و اقصى الفخار  
المص لمصین و الملیف الا یمن اعلم من فوق رفعت البقرا و کت ادیم  
الامیر المومنین و یعسوب الدین شاه شهید لای دستور ملک عالمیم  
خوش نهال باغ یاسین امین طاه و ما بحکم المجدد در تمام دعا  
جوخ لولایه و محمد سرچشم کل کفا یعنی علی دل دسه را و دیگر دعا  
علیکم و لدان غلذون یا کوا یب اذ ار ایتم حبکم لولایه  
منتور البقی قاتل زهر ارا و آن ادیب مکتب بهر دکان  
معتز نمین خاتم فیروزی مکین مسنده به روز محبوب و لدان  
کلیین مرغوب نظیر حبیب حضرت رب العالمین السید المجتبی و الامام  
المرجئی النفع ابن النفع المقتول بالهم النفع الدفون بار من الخیر



العالم بالفرايض والمن صاحب الجود والمن ميوه باغ رسالت  
کو در وچ ولی منبع الطاف و احسان نطفه خاص على آفتاب  
آسمان علم و تجربه معرفت آنکه ما از طلعت زبانش کرد و منجلی  
یعنی حضرت امام حسن رضا را و آن طوبی بوستان حقیقت و  
طوبی شکرستان طریقت صاحب دولت عالم تقدیس نایب  
قدم میدان فرادیس طیب و لهای عیسی رحیب بهر تخیار  
الامام الزاهد الراجح المصلح فقیه الکافو الی حد مالک  
المنته و البلاء المدفون بارض کریم شمع شب ازوزن قام  
جهان نادی و مبدی همه کمران دلتوا و حبيب رسول روضه  
ویده روج بتول یعنی حضرت امام حسن شهید دشت کربلا را و آن  
حلال شکلات و کشت ف مفعلات مطمح امن و امان منبع  
جود و امتنان کوکب سپهر سعادت صدف لای سیادت الی الایه

در ارج

در ارج الامره و کشف الغم و سنی الله رنج الربه المدفون بارض الطیب  
امام الثقیین جان مروت سر ارباب دین کان و ریح کوهر قدس  
یقین مهر ولایت بیچرب شیخ امامت بچرخ نبی  
حضرت امام عازین العابدین را و آن مفرق نایلات آسانی و بین  
نایلات قرآنی سالک مالک علم مالک مالک علم انیس الدین  
و عیسای خورشیدان قمر الاقار و نور الانوار الوجه ابن الوجیه  
المدفون عند جده و ایه الامام الطاهر و المزاخر عالم تحقیق و جلی  
کمال ملک اقالیم و آقا و بیل حال بدینان از دوجان بکنند  
صدر نشین هم قرب یا یعنی حضرت امام محمد باقر را و آن مجید  
جو اهر عوم و خصوص و مبارز موکد کانم سکن صومخه دین فقه  
اهل یقین بنیای ارباب اجتهاد و در مقام اصحاب اعتقاد و  
الصاوق الصدیق و العالم الوثیق میسخر اعدایه الی الخیر صاحب الفضل



آل امام

الجميع والثرث البديع الذي ترف بحبه الطاهر الارض البقيع  
 الامام المادق رافع اعلام علوم بني كهر دريا ساعلى ولى  
 خورده اهل فتوت بحق مادی ارباب عزوت بحق صاحب انواع  
 تصانيف دين ش. نشان خرو خلوت نشين معنى حضرت  
 امام جعفر صادق را و آن ناظم در احب رو نقش بند جين آثار  
 اسوه ارباب عرف قدّه اصحاب تصوف عاقد معاقد سنت و  
 كتاب يلى مبنائى فضل و عظام السيد الكريم والامام المليم كابد الحسين  
 المدفون بقبر قدريش صاحب النج والمغفر كاشف اسرار قدير  
 بر سر مستبين پر جو بودوى از جمع ده و دو امام والى اقليم  
 ولایت بنام معنى حضرت امام موسى كاشف را و آن درویش  
 شراب نفاخ جو بنهم و خورده پوشش اذ اذ كرامه و جلّت قلوبهم  
 سرور مختلفان سجاده متزل اسنا بهتر معتزنان طيب رجا كرامه

سبحان

سبقت لهم من الحسن قبيد اقبال كعبه امال زبده اهل صحه  
 قبول پر تو محمد رسول الامام المعصوم والنوب المظلوم والتهيد  
 المعصوم مثل النورس و انيس النفوس المدفون بارض الكوا  
 المجتبي ليوم الحكومت والعفا مولانا وسيدنا آفتاب شرع و  
 سلطان فخران كز شرف ذكر خورشيد بيان كويند در آسمان  
 از ولايت در پناه اهتمام عدل او ميرود كرو جهان با طقت پر ز راز  
 معنى حضرت سلطان ابوالحسن على بن موسى الرضا را و آن محيط  
 فيوض سحابة محيط جمال اسرار آسمانى رافع اعلام و  
 اسلام جامع اكرام و انعام العالم العالم والشيخام الكامل  
 جواد الاجود المدفون بارض البغداد والنور النائم الكنى عند جعفر  
 النقر بين بكون بزرگى او را حاجت تعريف بيت نور پس است  
 بحث بخر خندق در امامت ائمه بحث عين است و افتاد عين است



یعنی حضرت امام محمد تقی را آن پاک باز در نور و نور از حق سیرت امام  
 مبارک نظر در این خاص جز البشر کند و مالک و حال تند و کشتن  
 اهل صاحب العلم المکمل و البدر من النجوم النور الانوار الیه  
 الاظهر کثر النور المدفون بسر من رأ آن رسیده بایه قد برش بر آن  
 منزل که جوی با درخت غلامان درش را خاک پاست ماه را  
 گویند که خورشید بیکر و فروغ روی وی هایت کوی آن به  
 اندر ضیاء یعنی حضرت امام علی النور و آن شمع انجمن دلالت  
 بر وجوب هدایت صاحب رایات و الی دلالت منافی تقفیر  
 نه بیکوی دستور سفینه خوشنوی امام الامام و الجیر  
 العقلم انور النقی و ارث الثرین امام المومنین المدفون فی  
 بر من را در حق البس و العلم مفتاح همه رموز مشکل  
 کمالی ضد ابرامع مل در غر و جودست برکت و

پایش

در پایش سر عدد و نادر یعنی حضرت امام حسن عسکری را و آن  
 سخی سید رسل مادی طایق و سبل نفا و دار الضرب یقین عقده  
 کشتی راه دین قطب کرد و دین سیادت مستخرج سعادت  
 خورشید افق جلال جرشید جهان کال ماده نعمت امن و امان  
 آیت غایت کریم منان باسط طارقت و در افت نص  
 با آن امامت و خلافت خلاصه طین و طاهرین خلیفه رسول رب  
 العالمین صاحب الدعوت النبویه و الاصول الحیدریه و البقیه  
 و الصلابت الحسیده و الاستقامت الحسیده و العبادات البسیه  
 و التمسک بالبقیه و التمسک بالبقیه و العلوم الکامله و الحج الرضویه  
 و الشریع المجدیه و السیرت العلویه و الیهب العسکریه صاحب الزمان  
 و قاطع البرهان کلمت الله و امر الله المومنین عند الله العقی  
 ای جوی و ولی مکمل و کامل وی جوی و بنی مسلم و عالم



جاده و جلال ترا از نظر ملکات  
 هر چه که بالاتر است باید سافل  
 فیض تو چون آفتاب به همه تابش  
 لطف تو چون روح پاک بر همه نازل  
 عقل ترا دید و مقام معانی  
 قطب یگانه امام عالم و عادل  
 فضل تو بحر است بی کنر که دریا  
 کشتی اندیش ده نیافت بصل  
 خاطر دهن جهان ترا جسته شد  
 درک افشا علی گما کند از ازل  
 یعنی حضرت امام محمدی ناوی صاحب زمان را و صد و بیست و  
 بیست و چهار هزار نقطه نبوت را و ما و ده حوت را و سیح  
 فثوت را اول آدم و آخر خاتم و تیج تابعین را و امینه  
 برادران کاشفان علم الیقین را و اعلای شریعت را  
 و پیران طریقت را از راه روان راه حق و حقیقت را  
 و انبیای مطلق را و اولیای برحق را و نقبای و امیون  
 را و نجای قایمون را و طالبان مشافق را و مطلوبان

عشق را

عشق را و دهر است با هوای او و فقر پوشان فی ثوبت را  
 در و زندگان کوه عفات را و صحنی بخ ذوق و ده کیموه دراز  
 امام را و چهار ده معصوم پاک را و مقده کمر بسته علی المرتضی  
 و بهقا دو دوشن نهاده ای دشت کربلای پر بار او سبزه ناز  
 و جل شانرا و هفت شانرا و پنج شانرا و سه شانرا و قطب  
 الاقطار او چهار صد و چهل و چهار پیران طبقات او سلمان فارسی  
 و ابوذر غفاری و عثمان مکر و مدینه را و عاشقان و عاشقان  
 یمن و طایف را پیران هشت و زنگبار را و مجانب بلا چهر  
 و روم را نو هزار پیران ترکستان را و صد و شانرا  
 و خواج احمد یسوی را و سلطان ناصر خسرو را و دوازده  
 هزار برج ابر داران بدشت را و یونان کشمیر را و عاشقان  
 کابل را و نویشان خازرم را و پیران مرقه را و دوازده و شانرا



و سادات توت را و اولیای مملکت را و از اهل ان سینا را و اول  
کچ و مکران را و دست و پنج کرمانی را و پیران کرم سیل را و  
پارسیان فارس را و سکنان طاهریان را و تازیان  
و غازیان را و در اکوت نشینان را و اهل کاشان را  
و نونان قم را و شیران یزدان را و آذربایجان را و کرمان  
بیز و همدان را و ساکنان و مردان اردبیل را و تالش پوستان  
مازندران و گیلان را و هزار و هفتصد و هشتاد و پیران خراسان را و  
معنی قلیب الدین حبیب را و اکوت نشینان باط و بلاد مملک را و  
مردان عراق را و خواجه عبد الله انصاری را و زنده بقیل احمد  
جام را و شاه قاسم انوار را و امیر حسینی سادات را  
و سلطان حاجی بیکاشن دلی را و سید جمال جوهر را و سلطان  
ابراهم اوهم را و حضرت شاه نعمت الله ولی را و شاه یاز

قندر

قندر را و شاه دکن الدین فارسی را و شاه شمس خابانی را  
و شاه سامت ابدال را و سلطان حیدر طوکر را و خواجه ابو الکاس  
و سید مختار و خواجه عبد الرحمن و شمس پاشا را و محمد و بیست و چهار  
هزار نقطه نبوت را و مایه دولت را و سید و سیزده هزار و بیست  
و هشتاد و سی را و سی و سه هزار صحابه جان باز را و روح پاک اولیای  
اولین و آخرین و طین و طهرین را و سیزده زلفین آل طه و  
باسین را و جلد جهان و یک جهان و نصیران و جان بازان حضرت  
امیر المومنین را و انبیا را و اولیای را و از اهل او و بی و او ابدال  
و او تا و او از آدم تا خاتم علای غریبیت را و پیران طریقت را  
و راه روان را و اهل حق و حقیقت را و اکوت نشینان اهل عزت  
و جود را و پیران بیکان بیضا و سیاه عالم را و اهل طریقت و نور و روح  
حضرت امام محمد مهدی نادی صاحب الزمان را و او ام دولت و



بقای سلطنت پادشاه جم جمه انجم سپاه کیوان رفت بهرام منزل  
 آنکه دشمن چو نام داشتند  
 افکند چرخ و کفن جو به  
 سر اندازد و کشن به تیغ جو اکاس  
 غلام علی ولی شاه عباس

الای و دستداران محمد  
 ازین چهاره سبکین بهور  
 کنون چون خضایان کوش کرده  
 ز روی و آتش آداب و کار  
 که اولی صاحب فقر و خاکبیت  
 کی که حار غار از این شواشه  
 جو بود او صاحب سر لاری  
 پس از روی بوذر و غفار و جبار  
 و حیان علی آن شاه سرمد  
 که افتاده ز ملک سعادت دور  
 می از جام آسای کوش کرده  
 بیان سازم بن جند از بزرگان  
 درین ده بر دآل عبا کبیت  
 بدان سلمان که از سر جده شد  
 رسولش گفت اسلمان و منی  
 که در فیض و صفای بودند نادر

وز ایشان

وز ایشان پس قرین فیض دارد  
 چو ده از بندگان شاه وین است  
 ز سلطان وین هر که میگویم یاد  
 پس از ایشان شهر مشهور و معروف  
 و که سید لاله و نام و حق است  
 چند و شبلی و ذوالنون معری  
 چو راه حق پرستی برگزیده اند  
 چو از نه قاسم انوار کویم

که چون منصور بود از جام حق گشت  
 که ایشان در ره حق مین گزینی  
 بقرب و منزلت چمن بایزیدند  
 مراد از شیخ و بی عطار جویم  
 بود بهو طبع من شکر بریز  
 که سید نیر بود بهماش  
 که باشد او قرین احمد جام  
 که چون سید جمال آمد بخرد  
 و غلام شاه مردان بود متبهر  
 مد و خود پیش او در بر زمین است  
 ز نام او شود جان و دلم شاد  
 بود که در صاوق شیخ مویست  
 که چون منصور بود از جام حق گشت  
 که ایشان در ره حق مین گزینی  
 بقرب و منزلت چمن بایزیدند  
 مراد از شیخ و بی عطار جویم  
 بود بهو طبع من شکر بریز  
 که سید نیر بود بهماش  
 که باشد او قرین احمد جام  
 که چون سید جمال آمد بخرد

وز ایشان



جو اعمشاه رکن الدین بگویم  
که ایشانی پادشاهان ملک است  
کمی که در دهقان بود شاه  
که اوست از بی جام است  
شدم از شیخ با شیخان بزرگ  
ز سدهای حیدر و ذریه زاده  
بعد اندک صبح و شام و بگاه  
ز بعد شاه اسمعیل ماضی  
کز ایشان شد پیر و مندوب حق  
ای قریبشان پر نور باد  
وزیران بس وقت عباس شاه  
نصیر بعد ازین ختم سخن کن

داد از حیدر و ذریه بگویم  
یک پنج سرخی شکست این اند  
یقین نید ان که است اوخت  
بزرگ و ششسان بزرگ است  
چنان که قطب عالم سید زلف  
شود و قیاس دم پوسته زاید  
بود و زودم ذکر صف شاه  
شده از شاه اسمعیل ماضی  
که قمر دین و هم اسلام رودنی  
چنان که اولادشان محمود باد  
که ماراد و شش پشت و پناه  
و عاقل دولت اهل زمر کن

ال

برای دیدن وید از محمد علی  
نیاید ای جهان کرم درود  
درین دم از خدا توفیق بگویم

که او باشد محمد نام و نامی  
باید دیده و با چشمه نهد  
ز روی صدق کشفی بگویم

زده در سایه خورشید تابان  
بی زبان حق که در کفش برآید  
نشسته وید از کزوی تا اصل یکایم  
قطره نایب کور ابر و ابرقسه  
تا یکی این معزادین معانی بکند  
مخفی که در مخفیست که زمر کرده

بزر

بر کوی تو از روی معاف آیدیم

تا توان مودت با بوسه بستان  
صد زبان که دیده و سوی کستان  
کوی ایکه رکن را آب حیوان آمد  
رفته از همان و دیگر سوی همان  
چند در و سر و هم کین آمد  
بهر پا بوسه شای شاه شای

عاجان خیم و طایفه خدا آیدیم



از ده دور پیاپس توای مکان کرم  
حق طاعت که بل رو دریا آمده ایم  
تقری کن ز طاعت و بکام نیکر  
که در طواف حرم شاه رضا آمده ایم  
پای تا سرحد درویش زانده و فراق  
روی بنا که با صید ده آمده ایم  
چون نصیری دهره صدق زمر کرده  
ای شرف تو پیاپس شما آمده ایم

بسیار روی وصال و دیده ام  
تا این زمان بزرگت صفت دیده ام  
سلطان حکمت و قوت و خرد و دان  
چرخ تو ای غیظ سعادت ندیده ام  
شما بچشم صفت بکام نگاه کن  
کرد و کار محنت بچشم ندیده ام  
والله از جر و ست چنین ناتم  
از بهر خاک و بوم این درخنده ام  
شکر خدا که بنده بدر که حاجت  
با انگ رخ و جهره زردی رسیده ام

ای سالکان صومعه شریعت و ای راه روان یار طریقت وای

فرمان

مجرمان سر پرده حقیقت بعد از اظهار محبت و مودت بر روی عالم  
آزادی از باب عت و سعادت می هر و روشن باد که اگر چه این  
قطره سحر بخش بنام تر قضا و قدر از سر چرخ خورشید رضا بیدار و  
دست فلک کج رفتار خوار نمید ی بر سر راه او نهاده بید  
هزار و سید که تا از فیض منزل و مقام و ماوای خویش تن محروم  
و مایوس بماند الله الله که شد بار که آتش شوق شعله بگیرد  
حسن و عارف در هم سوخت هزار شکر و بکر زانکه دست  
توفیق و ارادت کربان دل محنت پرور روی گرفته و بر خلاف  
تقصیر قضا و را بس چرخ رضا زلال وصال حضرت حضرت  
ت و رضا رسانیده و اکنون که بعد و ستان چون غدایب  
پستان معنک آستان علی پستان کویده یار و بکر نیم  
آن از غایت ماسجد لان این منزل و مکان دارد که او را بچرخ



از در طریافت و مشقت بیرون آورده با وج هدایت رسانند  
 خواهم که غم و محنت جبران برآید  
 خواهم که غم و محنت جبران برآید  
 خورشید دل از پرده جوان برآید  
 چون کرد از آن خاک مراد نظر آید  
 چه شرم شود از خاک کف پای تو آید  
 هر چند به نزد تو کی چسبید آید  
 از فیض ملاقات تو یاب و دم آید  
 نشانی غیری نظری کن که برین آید  
 افتاده و غافل که بسوی تو برآید  
 لیکن جو اجازت بود آید  
 کرد انکار قبول است بفرما که در آید

ای دوست مرا غم دور خوش کن و در غم  
 هر ذره که او جلد کند مظهر محنت

صدمه کند مقام جود و لطف که کار  
 من روم بود از فیض معانی پقرار  
 چون سراپا صیرت آمد جان محنت نثار  
 در بحر باغ و کشف که ای پرستار

بامن

بامن مسکین بگو کین قتل و کین  
 کاید از این خاک در بوی گل  
 کویا این آستان محنت نشاند  
 یا بود درگاه شیر حق شد دل و لوار  
 عقل کفای غیری تو این دانسته  
 گفت و گو بکن از روح نرنگ آستانه

اسلام ای عاصی خورشید تابان  
 اسلام ای که کوه و دریاک دل صاف  
 اسلام ای خاک پات تو تیا کی چشم  
 اسلام ای و ام و در سلایق ماه تمام  
 اسلام ای روز و شب در کف دست  
 صوشتان مهر و چین و عاشقان ملک  
 اسلام ای بر تو مهر جهان آرای تو  
 یا فیه بر اوج دین چون خر و خا و نظام  
 شهریار احوال غیری از که بیان توام  
 عوض حال خوب تن را با تو گفت و سلام

سلام علیک ای ملاذ الانام  
 که از دست نبوشنودی خام و خام  
 شما از در غیب و افتاد که  
 غیب از تو بود جواب سلام



ای ساقی زدم در نوشان عشقت  
دی و شد خیل خود پوشان عشقت  
عزیزت که چون نصیری از جوی عشقت  
داریم دلی بپسند و نشان عشقت

اصحاب بخند و در آن عشقت  
دی پرده دین شاه در آن عشقت  
ای کان نما و بحر احسان عشقت  
سلطان نصیر و شاه شان عشقت

ای مژگن کز نور شریعت عشقت  
دی که هم صاحب حقیقت عشقت  
شما بخت آورده نصیر و سپاه  
ای هست از جام حقیقت عشقت

خواه که دست بوسه در پیش عشقت  
کز دست شامت دست شام عشقت

سینه

شیده ام که سیاهان ز روزگار عشقت  
کشته بود و در بارگاه حصار عشقت  
ضیعت مویچه در رید و پیش آورد  
بخت زان طبع حضرت سلیمان عشقت  
تو که نه ز سلیمان و نه همان مودم  
قبول کن جو سیاهان نیار از آن

ای صاحبان سفره وای خادمان عشقت  
کایات نام و بی همه در باره عشقت  
بر دست سفره و بگردن تاب عشقت  
در سفره خنک باره پرده پرست عشقت  
خواهم که سفره من مسکین شود قبول  
کون خنک با ربوبیت که از سفره رها

در مندی بر دست زار و پرتان عشقت  
سینه زار و دل افکار و حال عشقت  
ای شعلانی لب و دل از نهانی عشقت  
ما در جدت ز سلطان و اساتذ عشقت  
دست مرغ دلم پر زده بپسند وصال  
تا که اکنون بر کن را به جوان عشقت



چشم آن دارم که نوزدی بغیر خورشید  
کویدین در از پی امید در مان آمد

ای که از دست و آفت بقیان آمده ام  
بر تنای تو در باغ حبیبی آمده ام  
چند خون جگر از دیده بیارم بی تو  
رحمت آر خدا را اگر حبیبی آمده ام  
بایدی که در تنگنایم دور خوشی  
همچو تیر نکست کرم عشق آمده ام  
طاقت در دوزاقی تو نه دارم نه  
نشدم بجز بغیر ز که ایان و دست  
که در جو صد چون شیر زیان آمده ام  
پیش ارباب نظر شاهت آمده ام

بهر پا بوس نه چون از معوی آمده ام  
شوق غلب بود جلال بسری آمده ام  
در بهشت و منزل را یکی می نام  
در رفیقان چند منزل بیشتر آمده ام  
بس که مشتاق تو بودم چو کشته زخم  
دلی شوق تو مست و غریبی آمده ام  
بهر بخون و دل جوان در میان  
با دل پر حیرت و چشم زنی آمده ام

پیش

پیش از خود

پیش از عرض اخلاص و سلام بر ساکنان این منزل و مقام و بندگان  
خاص الخاص ملک عظام که هر که ام جو خوشید یافتن نظام مفهوم  
و معلوم باد که درین و لایبند برار محنت و بلا که ای بی تو ای از دور  
محبت و وفا در طریق صدق و صف کوشیده و خود فخر و قیاس کشیده اند  
نصیری آسای شکسته زرق و ریا ز ما سر کرده قدم زدیده نعین  
از آستان علیین آستان سرور اولیا و پیرو ابرار انقیاء مظهر  
خدا یعنی حضرت علی المرتضی در رسیده و با شک کما کون در خفا  
ز در و دل محنت و درد و در سحر و جادو و کلاه کلاه کلاه  
دوستان برسد اگر الطاف بکسان خدا و انان این محلی و مکان  
بوده باشد و این پدیده محبت کشیده را در ملک بندگان  
این درگاه و بغیر این حضرت شاه راه دهند و در خواهد بود که گفته اند



نام شاه دکه الجسم گیرند

بی که امام شاه کم گیرند

ای خاکن کج نکست وانی

و عجب سخن معانی

با اسم روز و عشرت نو

احوال من شکسته بشنو

کاین خسته دل غریب مجور

عزبت که از من شده دور

اکنون که بخت مست رسیده

در محفل امید به دیده

کرده نصیر سے تو از جان

دارد بهوس حال جانان

خواهد که کنون غمش سر آید

گر لطف شما بود در آید

که در روز و شب به یاد تو

چون سبب حسن تو ایم حاصل و انعام

خدا را ان شکر که الطاف داد

شما آنچنان محبت میسر

جو خوشبختی حال نش بر آمد

بفرق عالم شد سایه کستر

مین

چنین بنواستم از حق که سازم

خدای مقدم این دوستان سر

بجده الله که کام من بر آمد

نکست نام امید از لطف جبر

بوجه مدعا چون نصیر

شما دم روی خود در خاک این در

بسم الله و بالله الحمد لله ست محمد رسول الله ص

سلام عليك ای رخت مرغ دنیا

توی کاشف سه علم البقین

سلام عليك ای بی انحصار

بر پیش تو خورشید و روز زمین

سلام عليك ای ستوده ترا

ز روی ترف شاه زرم دنیا

سلام عليك ای شده روز و شب

تو بر ستم علم و مشکین مکین

شما چون زخیل کمان توام

ز شفقت بهوس نصیر برینا

سلامت علیکم سلام علیکم  
جو کرم سلامت من مستند

در درگاهم و قلبت له یک  
ز لطف تو دارم امید علیکم

ای صاحب علم و جود و کمال و کثرت  
ای شاه نصیری ز من نه کدا

ویست و هجده و صد و بیست و هفت  
خدا مژا بعین آیین و کثرت

باز ای که بجز معانی و کثرت  
ایزد ازل کج سعادت بودا

کامران  
وی خرد و کثرت و کمال و کثرت  
در ملک سخن جافه نامی و کثرت

ای ساقی زدم حال و کثرت  
صد شکر که در کشتن شوق زرا

وی بکن عذیب و کثرت  
کفایت بعد از دستای و کثرت

ش ۱

ش ۱

بست و کثرت

از روال لطف و کثرت در آنگ

از عقل کی زیره بکرمان نبرد  
تا دست خردش نگیرد و کثرت

یا قطره بوی خوشه غمان نبرد  
پای سخن زو سیاهان نبرد

بند سحره بکر و کثرت آمده ام  
منکر در سبزه سحره و کثرت  
سفره من قبول کن و کثرت

بخت ای پشوری اهل بخت  
خاک سار و رنگ در و کثرت  
تا با ششم ز روزگار و کثرت

درد نوش ز آستان شاه و کثرت  
عاج و چنار و باغ و کثرت  
دار و اندر و هوای و کثرت

نژده پوشش بهر و کثرت  
چون که ایان بر سر خوان و کثرت  
زین سبب بر و کثرت



ای عزیزان این فقیر ناوان زدنا  
که به مانند نصیر بودم از جهان حیات

از جفای بی

این زمان حال به در کوی جان

بطواف درت ای بنده نواز آیدم  
حاصل من بر این بس جو از یادگی  
پتوس گرفت دل سوخت بر این  
که به منصور دل خوبش از هم جو  
بروی کجاست جو نصیر زشت

ساکش غم و زکوی نواز آیدم  
که بیا بوسه کوی تو باز آیدم  
شیخ سان باروشن بود که از آیدم  
ز آنکه از جلوه که صاحب را از آیدم  
پا زمر کرده و از راه جهان آیدم

ای قربین بخت سردوی مطیع مصفا  
که چه از پیداد چرخ و از بونیاخت  
بار دیگر کوکب توفیق آن یاری نمود

کز خیار و رکت و رسید به  
چند روزی کشتم از خاک بر کویت عهد  
کادم از راهی غبت بیا بوسه نمود

لکون

هیشتم اینک  
به نغم از می جنت  
ساکنات بارگاه متلی  
ای شه عالی نسب چه بین دعا کو تو نام

و او به چون مهر جاد بخت و دولت نهاد  
کشت زار غمیش جان ایران بخت  
هر یک از روی شرف در ملک نه بر راه  
از رشفقت بر احوال نصیری کن نگاه

سلام علیک ای تو در شمع کائن  
سلام علیک ای تو نور دود دیده  
هر که گشت جواب از تو خواهم

سلام علیک ای ساز این قاف  
سلام علیک ای ز ابر در دوا  
که شربت گفتن جو

چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرموده که فاذا دخلتم  
فی الجیسیس فقلوا علی اهلها بیس یا فتی ای این حدیث صحیح  
بجمل در آمدن و داخل شدن ابتدا سلام کردم و حاله علی میگویم

ای خرد ملک که مکار و غشست  
ای شاه فلک که ربه کد ایران ترا  
دی حاصل هر  
کفتم ز روی خاک

ای غشست  
ای غشست  
دی زنده خیل پاک و نیان غشست  
ای قند کافه و مسلمان غشست

ای غشست  
ای غشست  
دی روی تو آفتاب غشست  
شده دولت جاوید میر غشست

هر چند  
هر چند که من لایق به سیر  
لطف کن و بکار و دستم

لیوه

آورد و ام ای و غشست  
دانی که ترا از جود عز و زلف  
جاک که بکار و کد ار  
پس با غشست رازش و غشست

چون غشست از ره صدق و غشست  
ای کج جوع از بهر آن آورده ام  
سجده دارم پیش اهل جمع  
تا درین مجلس بر از دم جوشع

کشتی شکسته ایت بانه جم غشست  
آورده ام که قابل اهل غشست  
در چنین غشست مردان

لله

ان



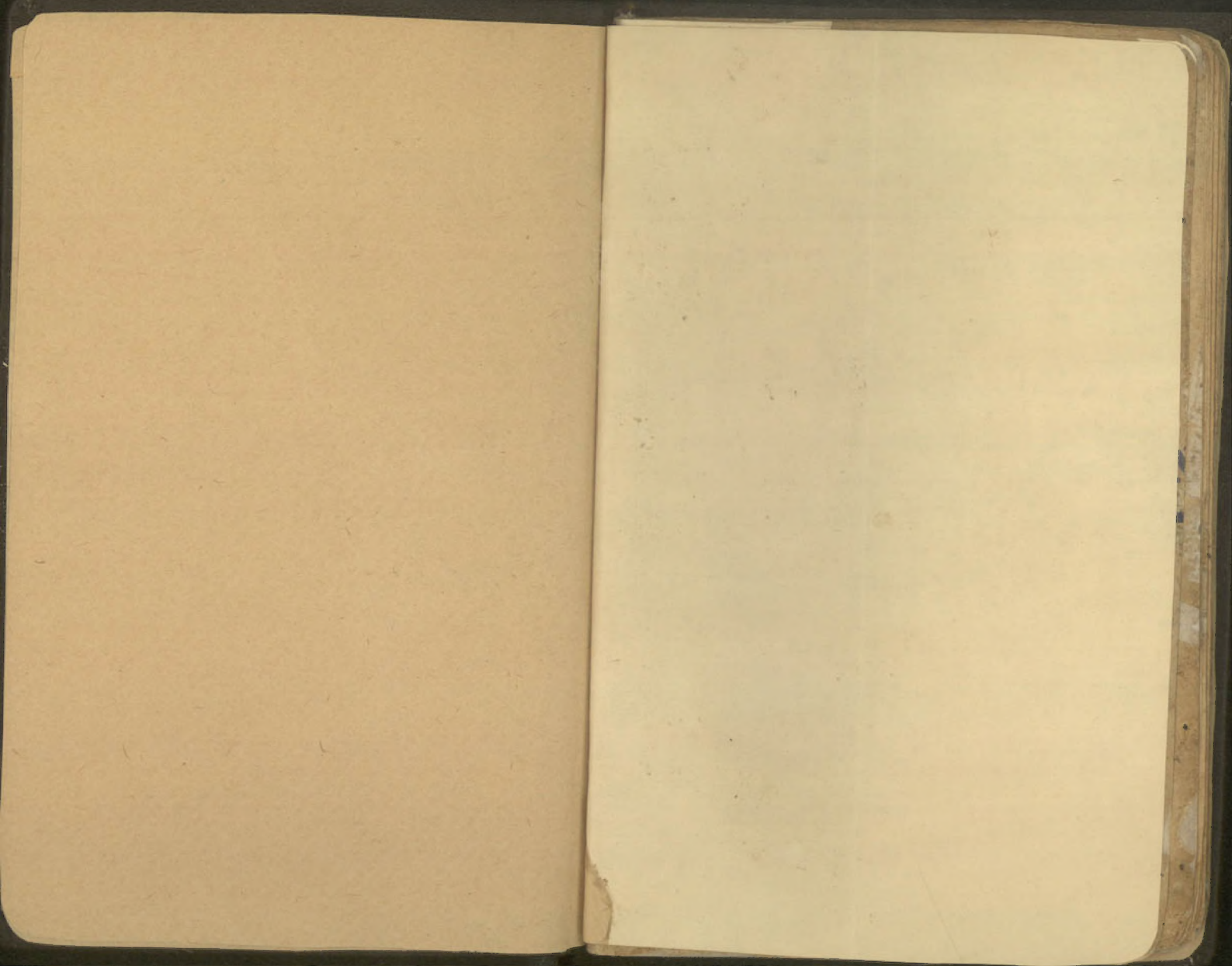
در راه دین جبر صغیر امام دین	بستم چه دیده و بیکه
دانی که بهر خست چه دیده بکفر	از بهر حاسد آن تو ای
مست این چه دیده که ز خیل صادقان	وامنده بود تا که باین نانو

تمام شد و پانجم وارگان در آمد و ابیات در ویش لغیری مداح

منتهی عن الضعیف الخجف  
الغذب الی اور ویش حوآ  
کلاز در تاریخ نهضت



م





vn, 15, 10



خط